

درنگی در شخصیت و آثار مانی

مانی: فراتر از اسطوره گرایی

1- مانی در چه پایه ای از استدلال منطقی قرار میگیرد؟ شرق شناس آلمانی هانس هاینریش شیدر (1) که تمام وقت خود را در دهه های 1920 و 1930 صرف تحقیق در مانویت کرده است در اثر خود کیفیت های ابتدایی نظام مانوی (2) بر این سؤال تأکید کرده و بنظر او جواب این سؤال کلید راهنمایی برای شناسایی شخصیت مانی و مانویت است.

قبلاً باید خاطر نشان ساخت که کوشش برای روشن ساختن شخصیت و کارهای یک بنیانگذار دین از طریق پاسخ به این پرسش که او در چه پایه ای از استدلال قرار میگیرد، یک برداشت و روش کاملاً انفرادی است.

اما اگر مطلب را در همینجا رها نکنیم و سعی کنیم بیشتر به آن نزدیک شویم مسلماً اولین سؤال ما نیز همین خواهد بود که آیا مانی در جهتی که بتوان آن را استدلال منطقی نامید گام برداشت؟ آیا «منطق» عامل مسلط در آیا «

عقل» ، ناظر بر شکل گیری مکتب مانوی بود؟ ظاهراً به نظر میرسد که چنین بوده است. به خاطر داریم که آگوستین بنا بر گفته خودش مجذوب مانویت شد زیرا آنها قادر بودند هر پدیده ای را که میتوانست در دنیا وجود داشته باشد، توجیه منطقی کنند و نیز به خاطر داریم که انتقاد مانویت از مسیحیت این بود که مسیحی پیش از آنکه عقل خود را به کار اندازد باید اول خود را وادار به ایمان آوردن سازد. (رک ص 163 همین کتاب) بدون تردید آنها همه به یک ستمگیری علمی، اگر نگوئیم منطقی، دلالت میکند.

اما تحقیقات ما در روش مانی تأیید میکند که این ادعای نگرش علمی «در اسطوره مستحیل می شود» (نقل از پوئک) (3).

مخالفان مانوی ها نیز هرگز دست از متهم کردن آنها به طرف تعمیر های شبه علمی - و نه علمی - از جهان هستی برنداشتند و به طعنه میگفتند که دانش (سوفیا) آنها نه فلسفه بلکه عرفان (تئوسوفی) است. اسکندر لوکوپولسی فیلسوف نو افلاطونی مینویسد:

«آنها با افسانه هایشان از اسطوره پرستانی که پیوسته از بریده شدن آلت تناسلی اورانوس و یا از توطئه ای که

فرزندان کرونوس که چگونه فرزندانش را می بلعید و غذایی که از استهزاء پیکر سنگی میکشد صحبت میکنند ، فراتر رفته اند» (کتاب در رد عقاید مانوی جلد 10) . اساطیری که در مکتب مانی وجود دارد بنظر نویسنده کتاب آکتا آرخلای (فصلهای 52 و 53) به قدری کودکانه است که او بطور جدی اظهار میدارد: «زمانی کنایی را از یکی از اسلافش ربوده و داشتن های پیرزنانه را به آن افزوده و دوباره همان را با انبوه کلمات باز گفته است» . بعضی از مخالفان مسیحی اش در نام او یک جناس لفظی یافته و میگویند مانی (در یونانی (Manes برای او اسم بسیار مناسبی است زیرا او آشکارا یاوه میگوید .

هر استنتاجی که از این انتقادات کنیم ، آنچه را که واقعاً نمیتوان نتیجه گرفت ، نوعی اعتبار برای « پایه فکری استدلال عقلی » است که پیامبر بین النهرینی - ایرانی برای خود اختیار کرده بود .

البته این اعتراض وارد است که پیامبر را نباید

دقیقاً معلوم نیست مانویت تا چند سال باقی ماند اما قدر مسلم این است که بیش از 12 قرن دوام داشت . حتی اگر فرض کنیم که موفقیت ظاهری ملاک هویت باطنی نباشد ، با وجود این به جرأت میتوان گفت که مطالب مذکور دلالت بر این دارد که بنیانگذار این مذهب دارای شخصیتی بس فوق العاده بوده است که تنها با تشبث به قدرت های صوری توانستند ظاهراً او را خوار سازند ، بطوریکه هیچ مذهبی مانند مذهب مانی چنین بیرحمانه و وحشیانه زجر و شکنجه ندید .

بر اساس اظهارات مغرضانه و گاه حتی بی شرمانه مخالفن ارزیابی کرد . شیدر نیز برای توضیح و توجیه نقش مقدمی که اسطوره در مانویت به عهده دارد ، در صدد تفسیر عملکرد آن بنحو کاملاً افلاطونی بر می آید و میگوید وجود اساطیر در دین مانوی فقط به منظور قابل ادراک ساختن منطق اوست . بهتر است اساطیر مانوی را بیشتر بررسی کنیم بجای اینکه پرسیم آیا افلاطون هم برای بهتر اسطوره را برگزید؟ آنچه که در نهایت تعیین کننده است ، این است که مانی چگونه نظام خود را پدید آورد؟ آیا با تفکر منطقی و استدلالی ، یا از طریق یک سلسله و حی الاهی؟ اگر بار دیگر به آنچه مخالفین میگویند توجه کنیم ، میبینیم اسکندر لوکوپولسی بطور قاطع نظر خود را درباره تعالیم مانوی ابراز کرده است و میگوید: « نظرهای آنها نه بر دلایل منطقی مبتنی است تا بتوانیم آنها را بررسی کنیم و نه بر یک یا دو اصل قرار گرفته است که بتوان دنبال کرد و آن را اندک فلسفه ای هم که در مهملات آنها دیده میشود امری تصادفی است .

اینان بطور یکسان به نوشته های قدیم و جدید پناه برده و آنها را بعنوان الهامات الاهی منتقل ساخته اند؛ نظریه های خود را از آنها استخراج کرده و از اینکه رفتار و گفتارشان منطبق با آن تعالیم نیست خود را مردود شده احساس نمی کنند. برای آنها اظهارات پیامبران همان است که برای دیگران، فلسفه ورزی به سبک یونانی پایه های مشاجرات آنهاست» (کتاب در رد عقاید مانوی جلد 5 - صفحه 8 بند 9 - 17 و صفحه 4 - چاپ برینکمن.)

• نسبت مانویت و فلسفه

2- تجزیه و تحلیل اعتقادات مانوی به همه ثابت میکند که نکات فوق الذکر تحریف کینه توزانه حقایق نیست بلکه نشانگر بعضی نکات اساسی در تفکر مانوی است. چه بسا مانی خود به جزء جزء اساطیر مفصل و ساده لوحانه عقیده نداشته، اما این عامل تعیین کننده نیست. نکته مهم در جمله آخر اسکندر بیان شده است که میگوید: آنچه برای فلاسفه مقدمات استدلال بود برای مانویان وحی الاهی محسوب می شد. چنانچه مانی خود اذعان میکند، حکمتی که او در صدر انتشار آن بود، متعلق به این دنیا نبود که عبارت باشد از تعبیر عقلایی هر چیز بر مبنای ملاحظات منطقی یا حقایق عملی، بلکه وحیی بوده که از پدر نور از طریق نفس او که همان همزاد است به او القا میشد و این را گواه بر مشروعیت خود میگرفت. اختلاف بین فلسفه یونانی و مکاشفه نجات شرقی را آشکارتر از این نمیشد دید و در اینجاست که پیوند مانی با سنت های دینی مشهود است. مانی متعلق به طایفه ای اط شاهزادگان اشکانی است که در اصل ساکن شمال غربی ایران یا ارمنستان بوده اند. آیین زروانی که در آن نواحی زندگی معنوی مردم را تحت سیطره داشت، مذهبی بود که نقطه عزیمت مانی شد و این امر تئادفی نیت که پیشینه نظام دینی او، خواه برداشت بدبینانه ثنوی از دنیا و زندگی و خواه انعکاس مطابق آن در اساطیر، به تکرار در آئین زروانی دیده می شود. چنان که قبلاً دیدیم، او تصورات مربوط به نیروی شیطانی و تنفر از فعالیت های جنسی را از زروانی ها گرفته و اساطیر را بعنوان وسیله بیان خود برگزیده و همین مسأله موجب انزجار مخالفان وی شده است (مثل داستان فریب آرخون ها که در فرهنگ اساطیری زروانی نیز آمده). بدیهی است که انی نه میتوانست و نه میخواست که خود را از این میراث ها رها سازد.

شاید پوئیک حق دارد که میگوید عناصر هندی، ایرانی، مسیحی - و خوب است ما هم اضافه کنیم، بین النهرینی - از ابتدا اجزای لاینفک مکتب مانی نبودند، بلکه بعد ها در پی تلاش آگاهانه او برای اقتباس از آنها به صورت مکمل هایی به آیین او ضمیمه شدند.

نکته فوق الذکر، با توجه به اینکه این نظام اصولاً ایرانی و بالخصوص زروانی است، تأیید و تأکید میشود. مفهوم «منجی نجات یافته» که بر مانویت و سایر فرق عرفانی حاکم است منشاء ایرانی دارد. این تصور که منجی خود مجموعه همه روح‌هایی است که باید نجات یابند، مفهومی است مرتبط با اندیشه یکی بودن نفس انسانی با منحنی آسمانی اش.

در مانویت این توالی

استعدادهای هنری و ادبی مانی به طرز شگفت‌آوری متنوع بود. او در همه رشته‌های مختلف ادبیات شرق تسلط کامل داشت. نه تنها در غزل و حماسه بلکه در توصیفاتش از جدال بین دنیای نور و ظلمت. اگر دنیای خاورمیانه به طبقه بندی ادبیات آشنا بود میبایست او را یک درام نویس بنامد. موعظه‌های او به شکل ستایش انگیزی طرح شده بود و به زبانی ساده و بی تکلف برای اشخاص عادی کیفیت دنیای ماده را روشن میساخت

فکری در مفاهیم پیچیده‌ای که در اطراف موجودی بنام «وهمن بزرگ» دور میزند منعکس است و قرابت نسبی اش با مفهوم آتمان - برهمن هند و ایرانی آن است.

بینش بدبینانه مانی از زندگی، هراس از اینکه دنیای ماده حتماً شیطانی و مخلوق و مطیع شاهزاده ظلمت است، تصویری ایرانی و بویژه زروانی است. همچنین ترس از زندگی و انزجار از زن و نفرت از روابط جنسی که خاص این نظام است، ریشه در اندیشه‌های ایرانی دارد. در این مکتب فکری کاملاً شخصی، زمینه‌ها همه زروانی هستند همانگونه که در تصویر سیر تکاملی آن از دنیا، میتوان نکته پس از نکته رد زروانی یافت.

• کار بزرگ مانی چه بود؟

3- کاری که مانی انجام داد تفسیر دنیای مفاهیم ایرانی در پرتو تجربیات دینی خودش بود. مفاهیم اصلی او استنتاج از اساطیر و الاهیات ایرانی بود اما نحوه ارائه آن روح عرفانی داشت، که کار را برای او ساده تر میساخت زیرا گونه‌هایی از اعتقادات هند و ایرانی نیز وجود داشت که دارای کیفیت عرفانی بود و این نکته بیشتر در مورد آیین زروانی صادق است. صیغه معروف عرفانی که میگوید انسان باید بداند کیست، از کجا آمده کجا هست و به کجا میرود، آشکار از مراجع هند و ایرانی الگوبرداری کرده است.

اسلاف مانی مانند باسیلیدس، مرقیون و ابن دیصان همگی نوعی از عرفان را تکامل بخشیدند که برای مسیحیت لفافی از جنس بینش ثنوی ایرانی فراهم می‌آورد. با این تفاوت که این سه عارف خود را مسیحی میدانستند و در

محدوده مسیحیت نیز باقی ماندند. هدف این افراد آشکارتر ساختن مسیحیت بود نه ارائه یک مذهب جدید. آنان در حقیقت شارح و اصلاحگر دین مسیح بودند.

مانی در وضع دیگری قرار داشت، مذهب او مذهبی کاملاً جدید و شامل تمام اصول و عقاید پیشینی بود که مانی آنها را مفید میدانست و قصد تبلیغشان را داشت. البته این ادعای او به خودی خود قابل درک نیست و نیاز به بررسی دقیق شخصیت و جنبه های مختلف کارهای او دارد.

مانی آخرین نفر آن عرفای بزرگ بود. تمایلات ثنوی بارز اسلاف او چون باسیلیدس، مرقیون و ابن دیصان در نظام تصوفی - عرفانی مانی به اوج رسید. بنابراین او نمایانگر زوال یک دوره و پیدایش دوره جدیدی است. اسلاف او فقط به اصلاح مسیحیت که عبارت از اعاده آن به وضع اصلی خالصش بود پرداخته بودند، ولی مانی آشکارا ادعا میکرد که دین نوینی آورده است. او همچنین کاملاً آماده بود تا حق برتری متقدمان خویش را ادا کند:

از نظر او، دین واقعی زمانی در هند به وسیله بودا، در ایران توسط زرتشت و در مغرب زمین به وسیله عیسی شناسانده شده بود. اما در سرزمین بابل که مرکز زمین است و سه ناحیه بزرگ فوق الذکر، آن را احاطه کرده اند، در آنجا، در واپسین زمان، مانی بعنوان آخرین پیامبر قانون جاودان الهی و خاتم النبیین، پایان دهنده و مؤید تمام آیات پیشین خداوندی، ظهور کرد. او آخرین نمودار هیأت جسمانی منجی آسمانی، خرد آشکار، وهمن بزرگ و فارقلیط موعود مسیح بود. بودا، زرتشت، مسیح و مانی چهار پیامبر بزرگ تنها دین واقعی بودند، اما مانی بعنوان فارقلیط و خاتم پیامبران، بزرگترین آنها محسوب میشد.

در پس تمام کلمات مانی احساس رسالت محسوس بود. او تعلیماتش را با تسلطی طبیعی اظهار میداشت و در برخورد هایش با شاهزاده های ساسانی، حتی با شاهنشاه، نوعی وقار ذاتی و احساس حق داری موروثی که از خون اشرافی او سرچشمه میگرفت ملاحظه میشد.

قدرت و انعطاف پذیری او نیز شگفت انگیز بود. او به تمام مطالب احاطه داشت: تعلیم، تسلی، تذکر و تنظیم. او یکی از بزرگترین بنیانگذاران و سازمان دهندگان دینی بود که دنیا به خود دیده است. دین او در زمان حیاتش از غرب امپراطوری روم تا هند و از مرزهای چین تا عربستان گسترده شد. پیروان کیش او در اوج عظمتش از سواحل اقیانوس آرام تا سواحل اقیانوس اطلس را در بر گرفته بودند و دین او دین رسمی دولت ایغوری آسیای مرکزی شد و در صدد بود امپراطوری

مانی بدون تظاهر به علم و فضل ، با شور هر چه بیشتر ، به گونه ای که برای همگان قابل درک باشد ، موعظه میکرد . مانی بعنوان یک « موعظه گر پر شور » ناطقی توده پسند بود که به روش کار خود کاملاً تسلط داشت و میدانست چگونه توجه شنوندگان را جلب کند .

چین میانه را نیز تحت نفوذ در آورد که تا اندازه ای هم موفق شد . فداییان مذهب نور ، با وجود همه کشتارها ، در چین قرن ها باقی ماندند . دقیقاً معلوم نیست مانویت تا چند سال باقی ماند اما قدر مسلم این است که بیش از 12 قرن دوام داشت . حتی اگر فرض کنیم که موفقیت ظاهری ملاک هویت باطنی نباشد ، با وجود این به جرأت میتوان گفت که مطالب مذکور دلالت بر این دارد که بنیانگذار این مذهب دارای شخصیتی بس فوق العاده بوده است که تنها با تشبث به قدرت های صوری توانستند ظاهراً او را خوار سازند ، بطوریکه هیچ مذهبی مانند مذهب مانی چنین بیرحمانه و وحشیانه زجر و شکنجه ندید .

شخصیت غیر عادی او آشکارا ما را به خود جلب میکند. او همان قدر که در نظر ما یک مبلغ زیرک و موفق است که هوشمندانه و از روی اصول صحیح تبلیغاتش را پایه گذاری کرده ، یک سازمان دهنده دقیق نیز هست که بنیان مکتبش را محکم و ساده استوار کرده است .

• شخصیت کاریزمایی مانی

4- ضمناً نباید از این مسأله هم غافل بود که قدرت های ممتاز روحانی همگی برای شناساندن خود ماهرانه از فرصت ها استفاده کرده اند . با وجود این خصوصیات ذاتی او جنبه های دیگری نیز دارد ، جنبه هایی که از دوران باستان صفت مشخصه سران مذهبی خاورمیانه بوده است . او یک معجزه گر به سبک باستانی بود و بالاتر از همه پزشکی توانا بود که میتوانست مریضش را از چنگ شیاطین برهاند و شفا بدهد .

هنر شفا بخشی در سراسر خاورمیانه نشانه حکمت فوق العاده بود . لغت سریانی برای معرف جسم asuta از لغت سومری a-zu مشتق شده است و معنی آن « علم آب » است که نشان میدهد علم آب وسیله معالجه بوده و کسانی را که در تسخیر شیاطین بوده اند رها میساخته است . این حکمت یک دانش نظری نبود بلکه بیشتر جنبه عملی داشت . لغت عربی برای پزشک « حکیم » است که مترادف عالم میباشد . از این نظر مانی مرد حکیمی بود که میتوانست اعمال خارق العاده ای انجام دهد . او معجزه گری با جذب جادویی بود . مثلاً به مهرشاه که جسمش مانند یک مرده سه ساعت نقش بر زمین بود و روحش در آسمان ها پرواز میکرد ، بهشت را نمایاند . از قرار معلوم مانی خود

میتوانست با قدرت اراده به پرواز ملکوتی درآید که این یک کیفیت روحی خاص معجزه کنندگان است، از پیامبران یهود گرفته تا مردان مقدس و متصوف اسلامی. مانی ظاهراً مدعی بود که به آسمان ها عروج کرده و وحی الهی را به صورت کتاب دریافت کرده است؛ ادعایی که غالباً در تاریخ ادیان شرقی بویژه در گزارش های اسلامی به آن بر میخوریم. اعتقاد به چنان دعوی هایی که باعث شد او تا این اندازه در نظر معاصرینش عجیب و غیر عادی جلوه گر شود، قابل تصور است. استعداد های هنری و ادبی مانی به طرز شگفت آوری متنوع بود. او در همه رشته های مختلف ادبیات شرق تسلط کامل داشت. نه تنها در غزل و حماسه بلکه در توصیفاتش از جدال بین دنیای نور و ظلمت. اگر دنیای خاورمیانه به طبقه بندی ادبیات آشنا بود میبایست او را یک درام نویس بنامد. موعظه های او به شکل ستایش انگیزی طرح شده بود و به زبانی ساده و بی تکلف برای اشخاص عادی کیفیت دنیای ماده را روشن میساخت. وی برای رنگ و روح دادن به مواعظ خود تمام نمادها، تمثیلهای و تشبیه های عرفانی را به کار میبرد و برای القای کلامی که میخواست در ذهن شنونده نقش بندد از طریق ارائه مثال های غم انگیز، خنده آور و حتی مثال های تا اندازه ای زشت، از داستان های مربوط به حیوانات، جنایان، حکایات وحشتناک و یا روایات زندگی روزمره یا درباری، عمل میکرد. او قدرتی خارق العاده در جذب شنونده داشت.

وی بدون

مانی به معنی لغوی کلمه یک فیلسوف مذهبی نبود بلکه بیشتر نوعی معجزه گر یا حامل وحی بود. او یک فیلسوف منطقی نبود بلکه یک عارف گلچین کننده و بهم آمیزنده مذاهب بود. او هرگز مکتب خود را بعنوان یک نظام دینی - فلسفی مطرح نکرد بلکه همواره آن را وحی الهی نامید.

تظاهر به علم و فضل، با شور هر چه بیشتر، به گونه ای که برای همگان قابل درک باشد، موعظه میکرد. مانی بعنوان یک «موعظه گر پر شور» ناطقی توده پسند بود که به روش کار خود کاملاً تسلط داشت و میدانست چگونه توجه شنوندگان را جلب کند.

با این وصف مانی جنبه کاملاً متضاد دیگری را نیز در متون دینی اش ارائه میکند. او غالباً طرح های فرضی عددی را که در اواخر دوران باستان متداول بود پایه و اساس کار خود قرار میداد. مجموعه های سه تایی و چهار تایی و پنج تایی و هفت تایی بر نظام او حاکم بود. قسمت های مختلف تعالیم دینی او توازن یک شاهکار معماری را دارد. مانی موجب شد تا تمایل به تفسیر اعداد، که میان پارسیان اواخر دوران باستان و همچنین عرفای آن زمان متداول

بود، از حد طبیعی فراتر رود. در مجادلاتش تا آنجا که به تنقید از مسیحیت بعنوان یک نظام عمده روحانی مربوط میشد، مانی بویژه وراثت مرقیون و ابن دیصان بود.

روی هم رفته او بنا بر طرز تفکر کلی اش بسیار تندرو بود. حملات او به همه «اعتقادات» و «تعالیم» قبلی-بنابر توصیفی از مذاهب قبل از خود میکند- بسیار شدید اللحن بود. با اینکه «حقیقت نسبی» مذاهب قبل از خود را قبول داشت اما «حقیقت مطلق» را فقط در انحصار خود میدید و بعنوان دریافت کننده وحی الهی خود را مجاز میدانست از سایر اعتقادات هر چه را شایسته میدانست رد یا قبول کند.

مانی به معنی لغوی کلمه یک فیلسوف مذهبی نبود بلکه بیشتر نوعی معجزه گر یا حامل وحی بود. او یک فیلسوف منطقی نبود بلکه یک عارف گلچین کننده و بهم آمیزنده مذاهب بود. او هرگز مکتب خود را بعنوان یک نظام دینی - فلسفی مطرح نکرد بلکه همواره آن را وحی الهی نامید.

مانی برای تهیه مواد و تغذیه نظام دینی خود آگاهانه همه جا را جستجو میکرد شاید دنیا هرگز قبل و بعد از او چنین «خود آگاه آمیزنده مذاهب» ندیده باشد (نقل از لیدزبارسکی) (4). چنانچه قضایا را از دیدگاه او بنگریم، مبینی که این طبیعی ترین روشی بود که میتوانست برگزیند. اگر حقیقت - هر چند بنحوی ناقص و سخته دار - در مذاهب بزرگ دیگر نیز جلوه گر شده بود، پس مانی حق داشت از میان سایر مذاهب آنچه را که مناسب طرح خود میافت برگزیند. بدیهی است که این بدون تناقض های منطقی امکان پذیر نبود و در این مورد نیز وضع مانی مستثنی نبوده است.

سریانی ها از خیلی پیش با فلسفه ارسطو آشنایی پیدا کرده بودند اما این مسأله هرگز نمیتواند دلیل بر این باشد که مانی هم با آن آشنایی داشته و حتی در صورتی که چنین بوده هیچ الزامی به محدود ساختن خود به آن نمی دیده است. نیبرگ او را نماینده آسیایی یونان باستان گرائی نامیده است. بدون تردید این مسأله کاملاً صحیح است، مشروط بر اینکه روی کلمه آسیایی تکیه شود، زیرا در مانی و مانویت آن ویژگی های یونان باستان دیده میشود که هر چند از نظر یک ناظر امروزی شاید چندان قابل توجه نباشد اما نمودار بزرگترین نیروی مؤثر آن دوران در خاورمیانه است: گمانزنی از روی اعداد، علم احکام نجوم، آداب نیایشی و تمامی گونه های مختلف شبه علم ابدان، از طریق مانویت به اسلام انتقال یافته است. البته این حشمت تاریخی مانی نمیکاهد. او را چنان که بود و میخواست باشد، یعنی حامل وحی الهی و فرستاده نو، باید قضاوت کرد (5).

پبی نوشت ها:

1 – Hans Heinrich Schaeder

2- Urform und Fortbildungen des Mainchaischen System

3- Puech

4-Lidzbarski

5- گنوویدن گرن ، مانی و تعلیمات او ، برگردان: صفای اصفهانی ، تهران ، مرکز ، 1373 ، ص ص 177-188

منبع:

<http://www.iptra.ir/matter/1404/3-%D8%AF%D8%B1%D9%86%DA%AF%D9%8A-%D8%B4%D8%AE%D8%B5%DB%8C%D8%AA-%D8%A2%D8%B1%D8%A7%D9%8A-%D9%85%D8%A7%D9%86%DB%8C>